

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (۱۰۶) فَإِنْ غُبِرَ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

در این آیهی مهم «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» عرض کردیم که این به معنای بعضی از معانی که خواستند از آن دربیاورند مثل این که یک طوری منافی با امر به معروف و نهی از منکر است و این که شما به فکر خود باش «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ گمراهی کسی که گمراه شده اگر شما هدایت شده باشید به شما ضرر نمی‌زند، بیان شد که این استفاده و کاربرد اصلاً مطابق با قرآن نیست! اگر نهایتاً یک آیه‌ای را یا قسمتی از آیه‌ای را متشابه این برای شما پیدا شد و برای شما معنا شد، باید این آیه را به کل آیات قرآن عرضه کنید، و در کل آیات چیزی به نام امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، در ضمن این که این آیه می‌گوید: اگر شما هدایت شده باشید، پس حالا باید ببینیم هدایت چیست، و چه اجزایی دارد؟

هدایت به این است که انسان وظایف خودش را انجام بدهد، از جمله وظایف اجتماعی خود را و این وظایف اجتماعی در طول تاریخ متفاوت می‌شود، در طول تاریخ وظایف اجتماعی آدم در مقاطع مختلف، مختلف می‌شود، وظیفه‌ی اجتماعی مسلمانان در زمان شاه یک چیزی بوده و الآن یک چیز دیگر است، کنار اهل بیت چیزی بوده در دوره‌ی ظهور یک چیز دیگر است.

معلی بن خنیس از اصحاب امام صادق است به امام صادق می‌گوید: اگر این حکومتی که دست بنی العباس است دست شما بود «لَعِشْنَا مَعَكُمْ»^۱؛ چه حالی می‌کردیم ما! یعنی کنار شما و حکومت دست شما و خلاصه چه حالی می‌داد آن زمان! بعد حضرت به او می‌گوید: وای بر تو! برو خوشحال باش که کار دست ما نیست وگرنه «مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَسِيَاحَةَ النَّهَارِ»؛ کار ما این می‌شد که شب تا صبح برنامه‌ریزی کنیم که چه کار کنیم، و صبح تا شب بدویم تا آن کار را انجام بدهیم، و دیگر زندگی نداشتیم! فعلاً برو خوش باش که کار دست ما نیست! به عبارتی اگر کار دست ما بود، بابای ما درآمده بود! این که حالا آیا این زمان آن زمان نیست؟ و آیا کسی می‌تواند دنبال علایق و سلیق خودش برود و بگوید «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ برو به کار خودت برس، اصلاً این حرف‌ها را رها کن، وضعیت اجتماع را رها کن، جریان حاکمیت اسلام را رها کن! این چیزها را رها کن برو!؟ چون چنین تلقی‌ها و نوع استفاده‌هایی از این آیه هست، با تمام فخامت‌ها که این آیه دارد!

صراط انسان: حرکت در درون

این آیه انسان را به یک معرفت نفس و پیدا کردن نفس می‌کشانند و سلوکی که انسان در مراتب نفس خودش می‌کند؛ یعنی آن جاده‌ای که انسان از روی آن می‌رود جاده‌ی خود او است. در بیرون به جایی نمی‌رود. بیرون چیزی نیست که بخواهد برود. آن‌ها صراط بالقوه است، صراط بالفعل همان چیزی است که در درون نفس خودش اتفاق می‌افتد، می‌خواهد در آن حرکت کند و به هر جا هم که برسد باز آن‌جا جایی است که جزء شئون نفس خودش است، به عبارتی «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی بروید به خودتان بپردازید و جان خودتان را بپایید و دعوت به یک نوع پیمودن این مراتب نفس. یک جا در آیات قرآن داشتیم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه: ۶۷)؛ این‌ها خدا را فراموش کردند ما هم این‌ها را فراموش کردیم و بعد نتیجه‌ی آن این می‌شود که «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ حال که این‌ها خدا را فراموش کردند خدا هم آن‌ها را انساء کرد؛ یعنی یک کاری کرد که خودشان را فراموش کنند؛ یعنی به نوعی دیگر خودش را به یاد نمی‌آورد، فقط

دارد می‌دود و اصلاً حواس او به نفس خود نیست، این‌جا جای کاربرد «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» است؛ کسانی که خود را و راه خود را طوری انتخاب می‌کنند که خود به جهت انسانی دارند ذبح می‌شوند، می‌بینند رابطه‌ی آن‌ها به خدا دارد به هم می‌ریزد، می‌بینند که شب آن‌ها دارد به هم می‌ریزد، نماز آن‌ها دارد به هم می‌ریزد، ذکر الله آن‌ها دارد به هم می‌ریزد (که آن‌جا بحث ذکر خیلی مطرح بود)، کسی که دارد می‌بیند ذکر الله او به هم می‌ریزد، نماز او به هم می‌ریزد، شب او به هم می‌ریزد، این فعالیت اجتماعی که دارد می‌کند در حقیقت فعالیتی است که توی در و دیوار است، لذا همین شاخص است که بتواند بفهمد که نفس او دارد چه ویژگی‌هایی پیدا می‌کند؟! یعنی ببیند آیا یاد خدا در جریان زندگی او وجود دارد یا نه؟! یاد خدا به این معنا نیست که انسان وقتی دارد یک مسئله هم حل می‌کند همان موقع به صورت ذهنی دارد یاد خدا انجام می‌دهد، نه! این‌گونه نیست بلکه این بحث است: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷)؛ این رجالی که هیچ تجارت و بیعی آن‌ها را از یاد خدا باز نمی‌دارد؛ یعنی تجارت و بیع خود را انجام می‌دهد، درس و بحث خود را انجام می‌دهد، ولی نگاه می‌کند که اگر حرامی پیش بیاید کفّ نفس می‌کند و خود را نگه می‌دارد، این معلوم است که به یاد خدا است.

از علائم یاد خدا همین ذکر الله قرآن است، اصلاً از قرآن به عنوان ذکر یاد شده و یاد خدا همین ارتباط طرف با قرآن است، ارتباط شبانه‌ی طرف با قرآن است، این‌ها از مصادیق بزرگ یاد خدا است.

نکته‌ای که عرض شد این بود که آیات فراوانی وجود دارد که معلوم است که انسان مسافرِ اِلَى الله است از «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) گرفته تا این آیات «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» و آیه‌ی «سَابِقُوا» یا «فَاسْتَبِقُوا». همه‌ی آیات نشان می‌دهد که انسان دارد یک راهی را می‌پیماید، آن موقع جالب است که مرکب چنین راهی را شب زنده‌داری دانسته‌اند! این از غرر روایات است که امام عسکری فرمودند: «الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۲؛ وصول اِلَى الله یک سفری است که جز با مرکب‌گیری از شب اتفاق نمی‌افتد، یعنی کسی اگر شب نداشته باشد او باید صبح پیاده حرکت بکند! این سفر مناجات می‌خواهد، بکاء می‌خواهد، یاد جدی خدا، تفرغ برای عبادت؛ یعنی وقت خالی کردن برای عبادت

می‌خواهد، و این‌که کسی کاملاً وقت خالی کند، این‌که بگوید: آقا کار و زندگی خود را بکن، باید آدم کلاً بستر کاری او یاد خدا باشد! نخیر! ضمن این‌که کل بستر کار او باید یاد خدا باشد، غیر از این ما روایات فراوانی داریم، حتی به عنوان ابواب روایت بابی به نام «تفرغ للعبادة» وجود دارد؛ یعنی کلاً وقت خالی بکند و بگوید: این وقت، وقت قرآن من است و من باید این‌قدر قرآن بخوانم، این وقت، وقت نماز است، این وقت، وقت فلان است، نگو کار دارم!^۳

این‌که روایت شد! آیه‌ی آن چیست؟ آیه‌ی آن همین آیه‌ی معروف است که باز دارد نشان می‌دهد انسان در سفر است که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» (مزمّل: ۴-۱) که شب اتفاقاً با قرآن تعریف می‌شود، بعد می‌گویند «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (همان: ۶)؛ در این نشئه‌ی شب، آن گام در آن استوارتر است، معلوم است که همین سلوک و سفر است، گام در نشئه‌ی شب استوار است «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً»؛ و قول در آن محکم‌تر است. طبیعتاً با همین منطق قرآنی می‌بینید که امیر المؤمنین در آن عباراتی که در خطبه‌ی متّقیان است که حال متّقیان را وصف می‌کنند، شب و روز متّقیان را وصف می‌کنند، این‌طور وصف می‌کنند که «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ»؛ شب بلند می‌شوند «تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ» جزء‌های قرآن را می‌خوانند، البته شاید به معنای ۳۰ جزء قرآن نباشد، ولی بالاخره بخش‌هایی از قرآن را می‌خوانند «يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ»؛ جانشان را با قرآن محزون می‌کنند. دوستان می‌پرسند قرآن خواندن چطور می‌تواند باشد؟ می‌گوییم: یک مدل آن اصطلاحاً استدواقی است، مدل قرآن خواندن استدواقی؛ یعنی طرف شب بلند می‌شود (این‌ها هم کارهای شب است، این‌ها را اگر در روز بخواهید بیاورید دیمانسیون آن به روز نمی‌خورد، یعنی در روز بیاورید اصلاً می‌بینید که واقعاً دیمانسیون این کار به روز نمی‌خورد، یک‌ها به واحد آن نمی‌خواند، این‌ها کار شب است، اگر شب انجام دادید دادید، اگر ندادید ندادید! همین‌طور به طور سمبلیک در روز انجام

بدهید بگویند این برای قضای شب است! این مدل قرآن خواندن استذواقی است که اگر کسی پایه‌ی این کار را بگذارد و به همین دلیل، انس نسبت به قرآن پیدا کند، رفته رفته استفاده‌های او از قرآن بالا می‌رود، این است که می‌گوید «يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ»؛ جان خود را در حقیقت حزن‌ناک بکند «وَيَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ»؛ دوا‌ی دردهای خود را استثاره بکند و از قرآن طلب بکند و انقلاب فرهنگی بکند که این آیات در آن به عنوان دوا‌ی درد باشد، آن موقع همین حالت استذواقی را حضرت توضیح می‌دهند که «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ» وقتی به آیتی می‌رسد که در آن تشویق است «رُكِنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنُهُمْ»؛ چنان جان خود را به طلوع بیندازد وقتی به این آیات می‌رسد اصلاً بشکفتد! این‌ها چیزی نیست که بگویند آقا این حرف‌ها چیست؟! بلکه این‌ها صفات متقین است اگر کسی خواست که متقی بشود.

باز دارد: «وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ» وقتی به آیات تخویفی رسید آن‌جا «أَصْعَمُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ»؛ گوش جان خود را بسپرد و به آن آیات متمایل کند «وَوَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ»؛ یک طوری که انگار جیغ اهل جهنم در بیخ گوش او زده می‌شود، این مدل قرآن استذواقی می‌شود نه همین‌طور سطحی! البته قرآن را بدون تدبیر یعنی فقط خواندن هم خاصیت خود را دارد، ولی خاصیت همین کار را دارد نه این همه استذواق!

پس این‌که عرض شد جلسه‌ی قبل نفس همان چیزی است که مسیر و سفر خود انسان است خود انسان سالک است، خود انسان مسلکی است که در خودش دارد حرکت می‌کند و آن موقع این سفر مرکبی دارد و خود قرآن و ادعیه می‌گوید: مرکب چنین سفری، شب است، یعنی اگر کسی می‌خواهد از مرکب استفاده بکند و تیز تک پیش برود، باید از شب استفاده کند.

علامه‌ی طباطبایی می‌گوید: آقای قاضی همان اوایل طلبگی برگشتند به شانه‌ی من زدند گفتند: آقا سید! دنیا خواستی، نماز شب! آخرت خواستی، نماز شب! و خلاصه یعنی نشئه‌ی شب که حالا نماز هم در آن دارد، قرآن هم دارد، آن‌هم قرآن استذواقی؛ و چنین چیزی را آن‌طور که به جان خود فرو کند که

حتماً به حالت بکاء در بیاید، و باور کند که حتماً چنین است، و چنان است که خود قرآن هم مسئله‌ی بکاء و در ادعیه هم مسئله‌ی بکاء مطرح می‌کند. این را جدی تلقی بفرمایید، این سفر نفسانی است که با «يَخْرُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ» این سفر نفسانی را می‌شود رفت، خود قرآن می‌گوید در همین سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء، آیه ۱۰۷ سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء، صفحه‌ی ۲۹۳ خدا به پیغمبر می‌گوید: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»؛ بگو ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ»؛ «أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی هستند که از قبل به آن‌ها علم داده شده «إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» علم این است «أُوتُوا الْعِلْمَ» چنین کسانی هستند! اگر کسی فکر کرده علم به چهار فرمولی که انسان یاد می‌گیرد یا چهار تا اصطلاح آخوندی که ما بلد هستیم، اگر فکر کرده به این است، آیات متعددی دارد که این نیست! همان که عرض کردیم در سوره‌ی زمر «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۹) اگر شما بروید ابتدای آیه را ببینید این اصلاً به درد بالای در دانشگاه‌ها نمی‌خورد! «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» از ابتدای آیه دارد که «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» الآن علم شده همین چهار تا فرمولی که شما یاد می‌گیرید و چهار تا اصطلاحی که من آخوند یاد می‌گیرم، و به درس‌های فلسفه در حوزه و دانشگاه حکمت می‌گویند! و حال آن که شما به این آیه‌ی «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۲۶۹) در سوره‌ی بقره نگاه کنید، ببینید به چه چیزهایی می‌خورد، همان‌ها حکمت است، آن‌ها علم است و «أُوتُوا الْعِلْمَ» هم، کسانی هستند که «إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»؛ وقتی آیات قرآن برای آن‌ها خوانده می‌شود «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا». این «يَخِرُّونَ» یا خَرٌّ؛ یعنی شاتالاپ و با شدت به زمین خوردن! «وَوَخَّرَ مُوسَىٰ صَعِقًا» یعنی همین، خَرٌّ یعنی زیر پای طرف یک دفعه خالی می‌شود، احساس می‌کند که این‌جا جایی نیست که خود را در مقابل قرآن صاف نگه دارد، این‌جا باید تواضع داشته باشد، این‌که دارد «خَرٌّ لِلْأَذْقَانِ» ذقن به معنای چانه است، باید پوزه‌ی خود را در مقابل قرآن به خاک بمالد، حالا می‌خواهی ایمان بیاور می‌خواهی نیاور، این‌که «أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَيَقُولُونَ

سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا» (اسراء: ۱۰۸)؛ وعده‌ی پروردگار حتماً انجام می‌شود «وَيَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ»؛ باز دوباره پوزه به خاک می‌مالد «وَيَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» باز دوباره مسئله‌ی بکاء همراه با قرآن!

قرآن تمام خواص حدیث را داراست

واقعاً ما نقش قرآن را نادید گرفته‌ایم، به قول آقای جوادی که می‌فرمودند: هر خاصیتی که برای حدیث هست برای قرآن قطعاً هست؛ چون قرآن احسن الحدیث است و این حالت بکاء و این طور ارتباط که واقعاً قرآن اگر نورانی بکند که تعجب نیست «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا» (نساء: ۱۷۴)؛ نور را خدا نازل کرده، نور همه جا را نورانی می‌کند این که تعجب نیست، اگر کسی را نورانی نکند باید برویم بینیم آن شخص چه کار می‌کند، چه مکر و حيله‌ای در کار خود ایجاد می‌کند؟! خود ما چه کار داریم می‌کنیم؟! قرآن را ممکن است برای خود وسیله‌ی نان و نام کرده باشیم وگرنه قرآن باید نورانیت خودش را ایجاد کند و این بکاء هم جدی است. شما در همین جا می‌بینید که «يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» اصلاً خشوع آن‌ها را همین بکاء زیاد می‌کند و این‌ها همان سفر الی الله است.

جهاد اکبر با مرکب شب و سلاح بکاء

شما در انتهای همین دعای کمیل دیدید که این نکته را دارد که «إِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»؛ اگر مرکب این جبهه‌ی جهاد اکبر، شب است، سلاحه آن هم بکاء است و این اسلحه را کسی نباید زمین بگذارد، به قول قرآن می‌گوید: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً» (نساء: ۱۰۲) دشمن منتظر است ببیند شما اسلحه‌ی خود را زمین بگذارید تا با یک یورش به سمت شما حمله کند، این برای جبهه‌ی جهاد اصغر است، برای جبهه‌ی جهاد اکبر هم همین است، اگر کسی اسلحه‌ی بکاء و تضرع را زمین بگذارد، در جبهه‌ی جهاد اکبر از شیطان می‌خورد، این هم یک ابیات خیلی معروفی مثنوی دارد در دفتر پنجم که می‌گوید:

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن

تا بچه گریه نکند شیری در میان نیست، بعد می گوید؛

طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه‌ی شفیق

در جبّلت یک طفل یک روزه هم گذاشته‌اند که اگر بخواهم مادر من بیاید به من شیر بدهد، راه آن این

است که بزمن زیر گریه!

طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه‌ی شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیر او رایگان

تو نمی دانی آن دایه‌ی دایگان هم بی گریه شیر رایگان به کسی نمی دهد؟ همین الآن مادرها تا بچه گریه نکند شیر نمی دهند، همین طوری تفنّنی نمی روند بچه را شیر بدهند! می گذارند که جیغ بچه در بیاید بعد می گویند الآن شیر می خواهد و شیر می دهند. خلاصه در جبّلت انسان گذاشته شده که برای این که از خدا شیر دریافت کند نه این که بابت هر چیزی بنشیند جزع و فزع بکند! نه! همان گریه‌های متعالی که البته اگر جاهای غیر متعالی هم شروع شد، در روایت داریم که به جاهای متعالی ببرید، این برای واحد پاس نشده‌ای اگر حال مناجات به شما دست داد، این را بگیری و متعالی کنید، در روایات بکاء هم آمده و علی الظاهر خیلی بحث قساوت قلب و لطافت قلب به مسئله‌ی بکاء گره خورده و این را باید به طور جدی درک کرد. به حرف روان‌شناسان واقعاً در بعضی موارد گوش ندهید یکی در همین موارد است که خیلی اصرار دارند که شما باید بخندید، مثلاً باشگاه خنده راه انداختند، می گویند اصلاً شما به هیچ وجه نباید گریه کنید! به هیچ دلیلی هم نباید گریه کنید و شما کلاً باید بخندید به هر دلیلی هم که شده بخندید، مثلاً با یک فیلم مسخره یا هر چیزی شما بخند فقط گریه نکن، در صورتی که واقعاً این طور نیست! اگر ارتباط با خدا، سکونت و آرامش قلب می دهد که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) که حدّاقل دو تا حصر در این آیه هست که یعنی فقط و فقط با یاد خدا دل آرامش پیدا می کند و فقط و فقط با این همه چیز درست می شود، اگر این است، این خود یک لطافتی می آورد که همراه با یک حالت

بکاء است، طرف می‌خواهد یک چیزی را درست کند حالا معلوم نیست چه چیزی را می‌خواهد درست کند، کل لطافت قلب خودش و ارتباط خود با خدا را خراب می‌کند! ولی اگر کسی بخواهد واقعاً ارتباط‌های جدی با خدا برقرار کند، این حالت از آن حالت‌هایی است که جزء لوازم آن است که اتفاق می‌افتد که حتی گاهی اوقات باعث نگرانی اصحاب بوده که اگر بیدار می‌شدند و حال بکاء نداشتند می‌گفتند: ما دچار قساوت قلب شدیم، می‌آمدند سؤال می‌کردند! یعنی این باعث نگرانی بوده.

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛

شما دوباره همه به سمت خدا می‌روید و مرجع شما همان جا است.

مرگی چیز جز خلوت با خویشتن نیست

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ ما به شما خبر می‌دهیم «فَيُنَبِّئُكُمْ»ها به معنای این نیست که شما یک خبری ندارید و ما به شما می‌دهیم! نه! بلکه اقتضای آن مکان، اقتضای قبر این است. اصلاً مرگ چیزی نیست، بلکه این است که یک کسی را با خودش در خلوتی می‌گذارند! چون عرض شد مسیری که او طی می‌کند مسیر جان خود او است و در آخر سر سفره‌ی جان خودش می‌نشیند و وقتی این «مَا عَمِلُوا» را آن جا حاضر بکنند، تمام اعمال او آن جا حاضر است، این جان خود او است که پهن شده و سر سفره‌ی جان خودش می‌نشیند، می‌خواهند او را با خودش تنها بگذارند، وقتی با خودش تنها می‌ماند، یکسری از خودشان وحشت می‌کنند و یکسری خیلی لذت می‌برند از آن سفره‌ای که در جان خودشان پهن است و مراتب بهشت و دوزخ هم همین است که می‌گویند این خود تو هستی، برای این است که در آیاتی به صورت تفصیلی این‌ها را می‌گویند «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً» (اسراء: ۱۴-۱۳)؛ خودت بنشین حساب کن، اصلاً برای تو حساب نمی‌کنند، این چیزی که تو آوردی و این جانی که مجموعاً داری تحویل می‌دهی، این جان

همه‌ی آن چیز است که دیگر محاسبه هم نمی‌خواهد، این جان الآن به شکلی در آمده که «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» است.

نحوه محاسبه اعمالی که حتی بعد از مرگ شخص ادامه دارد!

در آیه ۱۳ سوره‌ی قیامت، صفحه ۵۷۷ که خیلی آیه‌ی مهمی است دارد: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ» این‌جا نگفته «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»! اول می‌گوید: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ»؛ خبر داده می‌شود به انسان در آن روز «بِمَا قَدَّمَ»؛ به آن چیزی که پیش فرستاده و آن چیزی که جزء «مَا تَأَخَّرَ» است و باید هنوز محاسبه بشود، آن ضربات دومینویی که زده همه باید محاسبه بشود! چون ما یک ضربات دومینویی زدیم که حالا رفته که یک چیزی بترکد، همین‌طوری این به آن خورده، خود ما رفتیم، ولی هنوز ضرباتی به دیگران دارد می‌خورد! می‌دانید که این‌ها جزء اصول است و شما نمی‌توانید «مَا تَأَخَّرَ» را حذف کنید، ولی خدا یکی از الطافی که می‌کند در همین بحث توبه، این است که این‌طور نیست که «مَا تَأَخَّرَ» را حذف بکند، ولی کاری که می‌کند این است که یکی از دومینوها را از سر راه برمی‌دارد! یکی از دومینوها را که بردارد می‌بینید که یک دفعه قطع می‌شود! این جزء کارهایی است که خدا انجام می‌دهد و گرنه جزء اصول و خطوط کلی قرآن نیست که کسی اعمال «مَا تَأَخَّرَ» هم داشته باشد، اما این‌ها حساب نشود، نه! این‌طور نیست که حساب نشود، این جزء عمل او محسوب می‌شود و جزء ذنب و ادامه‌ی عمل او محسوب می‌شود؛ برای همین است که می‌گویند: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۸) اگر می‌بیند به معنای این نیست که می‌بیند که مثلاً چه کارهایی انجام داده، بلکه نتیجه‌ی آن را می‌بیند و آنچه که در جان خود ثبت کرده. این‌که در آیات قرآن دارد: کسانی که انفاق می‌کنند، «فَلْيَأْنَسُوا أَنفُسَهُمْ يَمْهَدُونَ» (روم: ۴۴)؛ برای جان خود را دارند یک چیزی درست می‌کنند، برای جان خود دارند یک مهد و گهواره درست می‌کنند، جان خودشان را دارند آماده می‌کنند «فَلْيَأْنَسُوا أَنفُسَهُمْ يَمْهَدُونَ». اگر شما واقعاً با یک دغدغه‌ای در مسئله‌ی نفس انسان، در آیات قرآن جلو بروید می‌بینید که همین است «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ مواظب خود و جان خود

باشید و در این سفر خود را بپایید! معلوم است که نمی‌شود که خدا عمل «مَا تَأَخَّرَ» را حساب نکند، بلکه لطفی که می‌کند این است که یکی از علامت‌های دومینو را برمی‌دارد و عمل بد قطع می‌شود و «مَا تَأَخَّرَ» دیگر پیدا نمی‌کند! این است که می‌گویند توبه بکنید حتی در چیزهای حق الناسی هم توبه بکنید، در عین این که حلالیت می‌طلبید توبه بکنید، یا اصلاً گاهی از اوقات حق الناس‌هایی ممکن است به گردن شما باشد و کارهایی کرده باشید که خود شما هم اطلاع ندارید و دیگر راهی نیست، ولی خدایی که مقلب القلوب است می‌تواند قلب‌ها را تغییر بدهد طوری که از شما رضایت داشته باشد و می‌تواند کاشی‌های دومینو را جا به جا بکند «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ * بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامت: ۱۴-۱۳)، «بَلِ» «بل اضرابیه للانتقال» است و برای استدراک است و برای این است که بگوید اصلاً بحث این نیست اصلاً «يُنَبِّئُ» و خبر دادنی در بین نیست! این هم برای آن روز است، روزی که «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»؛ انسان به شدت بصیر به نفس خود است («بَصِيرَةٌ» یعنی خیلی بصیر است این «ة» مبالغه است «ة» تأنیث نیست که انسان مؤنث نیست و گرنه باید باشد «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»، پس این «ة» مثل «ة» علّامه می‌ماند؛ یعنی خود انسان کاملاً بصیر است یعنی خودش می‌داند و حساب و کتاب خودش را متوجه می‌شود «وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (همان: ۱۵)؛ ولو این که در آن روز عذر بیاورد و بگوید که این طوری بود، آن طوری بود، این مستکبرین من را گول زدند، من نمی‌دانستم و این چیزها! که مدام می‌گوید: من را برگردانید، می‌گویند که اگر هم برگردانیم همین است، تو بارها حساب پس داده‌ای، فهمیدی راه اشتباه است و گفתי که برمی‌گردم و برگشتی، باز دوباره الآن هم فهمیدی که راه اشتباه است و حالا باز می‌خواهی برگردی؟! یعنی وقتی جهنم بر انسان مستقر می‌شود که تمام حجّت‌ها بر او تمام شده! این هم آن موقع می‌شود این آیه‌ی سوره مبارکه‌ی مائده: (۱۰۵): «عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»

از آیه ۱۰۶ تا آیه ۱۰۸ یک بحثی راجع به شهادت دارد که اولاً باید خود آیات را بررسی کرد، و بعد وقتی آیات را بررسی کردیم، ارتباط جامعه‌ی اسلامی به مجموعه‌ی این آیاتی که از قبل بود این یک مقدار

شاید مشخص بشود، البته پیدا کردن این ارتباطها باید دغدغه ما باشد؛ یعنی در ژرفنای آیات باید رفت و بالاخره نپذیرفت این که آیات مثل بذری در سوره پاشیده شده باشد و پخش شده باشد!

(۱۰۶): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَإِقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نُشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ^۴

این جا دوباره با «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این بحث شهادت و وصیت را مطرح می کند: ای مؤمنین! «شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ»؛ یعنی «عَلَيْكُمْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ»؛ بر شما باد شهادت! شهادت هم به معنای «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نیست، شهادت هیچ کجای قرآن به معنای این شهادت و شهید نیست، آن ها عبارت «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، شهدا هم به این معنا نیست، حالا ممکن است برخی از شهدا واقعاً شهدا هم باشند به آن تعبیر، ولی شهادت به تعبیر اصطلاحی که الآن ما استفاده می کنیم، در قرآن با تعبیر «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»؛ بر شماست شهادت! وقتی که مرگ برای شما حاضر بشود. به معنای این است که امارات و علائم مرگ برای شما پیش بیاید؛ یعنی شما می فهمید که دارید می میرید، یعنی قسمت های پایانی عمر شما است و ما دو تعبیر «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» داریم که خواهیم گفت.

معنی عدالت در شهادت دادن

«شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ»؛ در هنگام وصیت شاهد باید «ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ»؛ دو تا عادل از جانب خودتان باشد، یعنی از مسلمان ها «أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ»؛ یا دو تا عادل از غیر خودتان یعنی غیر مسلمان باشد. در این یک نکته ی فوق العاده ای است و آن این است که الآن این قدر مدام بحث می کنند در فقه و اصول که تعبیر عادل چیست؟ که عادل را خیلی وقت ها به «۱۲ امامی» می گیرند، تعبیر قرآن این طوری نیست، ما عادل مسیحی داریم؛ یعنی یک نفری که مسیحی است و عادل هم است. در

موضوع شهادت یعنی آدمی که تحمل شهادت به درستی و دقیق می‌کند و ادای شهادت می‌کند «أُوْ»
 آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»؛ نه این که دو نفری از غیر شما که عادل هم نباشند که این دیگر معنی ندارد! وقتی
 می‌گوید: اگر از خود شما و از مسلمان‌ها باشند، این‌ها باید عادل باشند، شرط شهادت دادن عدالت است، و
 وقتی در غیر مسلمان‌ها مطرح می‌شود، نمی‌شود که شرط عدالت نداشته باشد! پس این «أُوْ آخِرَانِ» یعنی
 «آخِرَانِ ذَوَى عَدْلٍ» یعنی دو نفر «ذَوَا عَدْلٍ»، منتها «مِنْ غَيْرِكُمْ». اگر معنی آن این باشد که این‌ها
 همین هم هست، پس عادل مسیحی ما داریم^۵، آن چیزی که مهم است عدل است و عدل هر جا معنی
 خاص خودش را دارد.

انصاف قرآن در قضاوت آدم‌ها

آیه ۷۵ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران راجع به یکسری از اهل کتاب می‌گوید «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ
 تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ».

این‌ها انصاف قرآن است! من یک موقع این تحقیق را کرده بودم که «أَكْثَرُهُمْ»های قرآن را ببینید،
 همه را یک کاسه نمی‌کند. نمی‌گوید همه این‌طوری هستند، می‌گوید اکثریت آن‌ها این‌طوری هستند،
 بعضی از آن‌ها این‌طوری هستند، بعضی از اهل کتاب هستند که «تَرَىٰ أُعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (مائده:
 ۸۳)؛ این‌ها آیات قرآن را می‌شنوند، یا دارد: «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» (آل عمران: ۱۱۳)؛
 یعنی این‌طور نیست که یک تیپ‌هایی به اهل کتاب بزند و بگوید که همه‌ی این‌ها یک شکل و یک نوع
 هستند، در این آیات می‌گوید «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»؛ بعضی‌ها از این اهل
 کتاب هستند که اگر یک خیک گاو را طلا بکنید به آن‌ها بدهید برمی‌گرداند؛ یعنی این قدر امانت‌دار
 هستند «وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»؛ بعضی‌ها هستند که دیناری به آن‌ها بدهید
 بر نمی‌گرداند؛ یعنی این قدر خائن در امانت هستند.

این‌جا در بحث امانت‌داری و ردّ امانت پس یک؛ اهل کتاب را آدم واقعاً می‌تواند امانت‌دار ببیند، اگر ببیند این امانت‌دار است می‌تواند امانت‌دار کند یعنی این ویژگی را دارد، لذا این‌که الآن برای باجه‌دار بانک سؤال ولایت فقیه می‌کنند این محل تأمل است. طرف می‌خواهد باجه‌دار بانک بشود می‌گویند التزام عملی به ولایت فقیه داری؟ که حتی من در حوزه هم این حرف را قبول ندارم، طرف می‌خواهد در حوزه بیاید می‌گویند که تو التزام عملی به ولایت فقیه داری؟ مثل این‌که من بخوام فیزیک بخوانم بگویند تو التزام عملی به هیئت کوپرنیکی داری؟ در صورتی که من تازه می‌خواهم فیزیک بخوانم صبر کن بینم چه چیزی است تا التزام عملی پیدا کنم. از آن اول که نمی‌توانی از من یک چیزی بپرسی بعد من بینم وجود دارد یا نه؟! بالاخره من می‌خواهم یک درسی بخوانم، این‌که تو حتماً از آن اول باید یک چیزهایی را بپذیری که نمی‌شود! من می‌خواهم بخوانم تا بینم که به این‌ها التزام عملی دارم یا ندارم، مثل این است که کسی بخواند فیزیک بخواند به او بگویند تو التزام عملی به هیئت کوپرنیکی باید داشته باشی. اگر داری بیا فیزیک بخوان اگر نداری فیزیک نخوان! صبر کن من اول فیزیک بخوانم بینم دارم یا ندارم،

پس ما عادل به این سبک داریم، عادل به این معنا داریم که «لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا» اگر بخواهی امانت را پس بگیری، باید شاهد بیاوری و دلیل بیاوری، این هم به خاطر این‌که «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» می‌گویند این‌ها امی هستند، این‌ها بی‌سواد هستند! خلاصه ما اصل هستیم این‌ها فرع هستند که ما هم گاهی اوقات همین فکر را درباره آن‌ها داریم!

امانت جزء قواعد بین‌المللی است

می‌دانید که امانت جزء قوانین بین‌المللی است، اگر روایاتی پیدا کردید خلاف این بود، باید به آیات قرآن عرضه بشود که کسی می‌تواند نسبت به اموال مسیحیان احترام نگذارد، می‌تواند اموال این‌ها را بردارد، این یک چیزی است که فیه تأمل باید نشست و بررسی کرد! و ارتباط آن را با «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» فهمید.

پس ما اگر عادل به این معنا داریم باید هر جا برویم عدل را در همان جا ببینیم کما این که بحث ما درباره‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) همین بود که شما باید بروید تقوا را هر جا بروید ببینید آن جا چه تقوایی مدّ نظر است؟! عدل هم همین طور،

تسلط کافر بر مؤمن غیرمشروع است

منتهای مراتب یک نکته‌ای است و آن این است که «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) این نکته جزء نکته‌ها و قواعد کلیدی است که سایه‌ی آن را همه‌جا می‌بینیم، اگر یک طوری شد که شما راهی برای سبیل و تسلط کافرین بر مؤمنین با این کار دارید درست می‌کنید این کار را نباید بکنید؛ مثلاً یک نفر صغیری دارد و وصیّ خودش را یک کافر قرار بدهد چون می‌داند این مسیحی فرض بفرمایید آدم متدین و امانت‌دار است و حساب بچه‌ها را دارد، حالا یک اعتمادی بکند بچه‌ی صغیر دارد او را وصیّ خود قرار بدهد، می‌گویند حق ندارد این کار را بکند! چون یک نوع تولّی دارد می‌دهد و این کار غیر مشروع است، چنین وصیت‌هایی اصلاً منجز نیست که کسی یک کافری را بر مؤمنین سبیل و ولایت بدهد. قرآن کلاً این را رد کرده و این که کسی در حاکمیت طاغوت برود و در آن جا عمل بکند، از این طریق بخواهد به حق مسلم خودش برسد همه‌ی این‌ها منکوب است و نباید در این قضیه سبیلی درست بکند، ولی جالب است که بالاخره ما عادل مسیحی داریم. اگر بدانید این عبارت قرآن؛ یعنی تعبیر عادل مسیحی چقدر حرف مهمی است!

مسلمانان واقعاً برادر همدیگرند

(۱۰۶): «... أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ...» این «مِنْكُمْ» و «مِنْ غَيْرِكُمْ» هم اصلاً به معنای این که از افراد خانواده‌ی خود یا غیر خانواده‌ی خود نیست، اصلاً قرآن هیچ موقع بحث خانواده را این طور طرح نمی‌کند، این «مِنْكُمْ» و «مِنْ غَيْرِكُمْ». «مِنْكُمْ» یعنی مسلمان‌ها «مِنْ غَيْرِكُمْ» یعنی غیر مسلمان‌ها؛ چون قرآن این «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰) را واقعاً دارد این طور می‌بیند، یعنی واقعاً شما برادران همدیگر هستید،

در معنای اخوت این برادری و خواهری حاکم است، برای همین است که می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ شما یک خانواده هستید بین خودتان را اصلاح کنید! اگر در خانواده هر کس بخواهد یک راهی را برود و هر کس یک رأی بدهد و با هم اختلاف داشته باشند و همدیگر را مسخره کنند این دیگر خانواده نیست! در این حالت این خانواده منفجر شده و از بین رفته. یا در آن آیاتی که می‌گوید: خانم‌ها نمی‌توانند زینت‌های خود را نشان بدهند الا «لِبُعُولَتِهِنَّ» تا می‌رسد به «نِسَائِهِنَّ» که زینت‌های خود را نمی‌توانند نشان بدهند مگر به زنان خودشان؛ یعنی زنان مسلمان. به زنان غیر مسلمان نمی‌توانند نشان بدهند، دلیل آن را در روایات گفته‌اند که چون به زنان غیر مسلمان اعتمادی نیست، ممکن است برود جایی تعریف کند که متأسفانه این اخلاقی را که خدا به نام غیر مسلمان‌ها سند زده الان در مسلمان‌ها وجود دارد! که یک مجلسی را تعریف می‌کنند که فلانی چه چیزی پوشیده که گاهی اوقات از این طرف و آن طرف به گوش آدم می‌خورد! این معلوم است که همین منش غیر مسلمانی است.

(۱۰۶): «... ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»

حالا «آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» این یک شرطی دارد و به دلیل این شرط معلوم است که حالت تخییر نیست حالت ترتیب است یعنی اگر «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» بودند بودند، اگر نبودند؛ یعنی پیدا نکردید سراغ «مِنْ غَيْرِكُمْ» می‌روید؛ یعنی درست است مسیحی عادل داریم ولی باز اولویت با مسلمان است «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ» اگر شما دارید سفر می‌کنید این قیدها را خیلی بحث کردیم و به نام قید غالبی می‌دانیم، قید غالبی به معنای این است که غالباً این‌طوری است که آدم در سفر است که ممکن است از خودش کسی را پیدا نکند و مثلاً دو تا مسیحی پیدا بکند و گرنه این قید جزء قیدهای به قول معروف «قیود احترازی» است، قیودی باشد که شرط واقعی آن این باشد که اگر شما در سفر بودید این‌طوری است و اگر در سفر نبودید نه.

حالا چطور فهمیده می‌شود که این قید غالبی است یا چیز دیگر است؟ روی مجموعه فرهنگ قرآن و در ادبیات قرآن می‌فهمیم قیدی توضیحی است یا غالبی. کسانی که اهل آن هستند این را متوجه

می‌شوند و پیدا کردن «مذاق الشارع» در این بحث‌ها؛ مثلاً شما الآن می‌فهمید این قید توضیحی است در آیه «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ»؛ کسانی که نبیین را به ناحق می‌کشند، همه می‌فهمید این «بناحق» قید توضیحی است و صرفاً توضیح است؛ یعنی ما یک‌جا داشته باشیم کشتن انبیاء به حق، یک‌جا کشتن انبیاء به ناحق، نه! می‌فهمیم که این قید توضیحی است، گاهی اوقات روایات هم کمک می‌کند برای این که شما دریافتی از این قید می‌خواهید داشته باشید و نمی‌دانید این قید الآن چطوری است، شک کردید این قید چطوری است؟ روایت به شما نشان بدهد که این قید غالبی است.

وارد جزئیات بحث فقهی آن نمی‌شوم ولی این «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی این که غالباً شما سفر می‌کنید بالاخره این اتفاق می‌افتد که از خود شما نیستند که شهادت بدهند، آن موقع دو نفر عادل از مسیحیان یا از غیر شما مثل بودایی‌ها یا هر کس این‌ها شهادت بدهند، این‌ها را شما شاهد بگیرید.

(۱۰۶)... «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ»؛ وقتی که شما در سفر هستید و مصیبت موت به شما اصابت می‌کند، این مصیبت موت به شما اصابت می‌کند به معنای این نیست که شما می‌میرید، اگر بمیرید که دیگر نمی‌توانید شاهد بگیرید و وصیت کنید، این معلوم است جزء قواعد عقلی است که باید در فهم قرآن به کار برود «فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ»؛ یعنی به عبارتی «حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ» همان که اول آیه گفت، یعنی امارات مرگ را در خود ببینید، بگویید این‌طور که پیش می‌رود من دارم می‌میرم، دیگر آخرهای کار من است، این وصیت کردن هم واجب است. می‌دانید که اگر به گردن کسی حق الناس یا حق الله باشد وصیت بر او واجب است در غیر این صورت واجب نیست.

در لحظه معاینه مرگ توبه قبول نیست

باز نکته‌ای که وجود دارد در بحث شاهد گرفتن بر وصیت البته مستحب بسیار مؤکد است که کسی وصیت کند. حالا اگر «عِنْدَ الْأَمَارَاتِ الْمَوْتِ» فهمید که دارد می‌میرد این هم که «عِنْدَ الْأَمَارَاتِ الْمَوْتِ» می‌گوییم شما آیه‌ی ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی نساء را بیاورید! در قرآن «حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» به دو معنا وجود

دارد: یک معنای آن در سوره‌ی مبارکه‌ی نساء است که یکی از آیات مهم بحث توبه است که «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»؛ توبه برای کسی است که سوء انجام می‌دهد به جهالت یعنی نه این که جهل دارد و انجام می‌دهد چون این واقعاً گناه ندارد «بِجَهَالَةٍ» یعنی به نادانی، به بی‌عقلی یک کاری را انجام می‌دهد، می‌خواهند توضیح بدهند که سوء انجام دادن به بی‌عقلی است «ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ»؛ سریع توبه می‌کند، خیلی دقت کنید! تا گناه کردید توبه کنید، نگویید: حالا بگذار چهار تا گناه دیگر هم بکنم، حالا که این گناه را کردیم، چون واقعاً معلوم نیست که آدم بعد بتواند توبه کند چون پيله‌ای تنیده می‌شود که دیگر نمی‌شود توبه کرد «فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ خدا آن وقت توبه می‌کند «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»؛ توبه برای کسی نیست یعنی این دیگر توبه ندارد، کسی که سیئات انجام می‌دهد یعنی سوء او همین‌طور پيله را می‌تند «حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» این «حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» نیست! این «حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» یعنی این که لحظه‌ی احتضار او فرا می‌رسد و می‌گوید «إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» و لحظه‌ای که اصطلاحاً می‌گویند «لحظه‌ی معاینه»، این فهم را آدم از کجا می‌گیرد؟ اولاً لحظه‌ی احتضار لحظه‌ای است که طرف در همان حالت برزخ بین مرگ و زندگی است یعنی از این طرف گوش او می‌شنود، زبان او هم حرف می‌زند و چشم او هم دارد آن طرف را می‌بیند؛ یعنی در یک حالت بینابینی قرار گرفته؛ مثل حالت قسمت انتهایی خواب، در حالت سكرات خواب، آدم هم می‌شنود، هم خواب است، هم بیدار است؛ یعنی کاملاً بیدار نیست که از بخش خواب یک دفعه به حالت بیداری برود، نه در یک حالت سكرات خواب است «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۴ مردم همین‌طوری هستند خواب هستند، وقتی یک دفعه می‌خواهند بیدار بشوند یک دفعه بیدار نمی‌شوند، یک فاصله‌ای دارد در آن فاصله که فاصله‌ی زمانی است، و گاهی برای بعضی‌ها خیلی طول می‌کشد یعنی هم در این دنیا هم در آن دنیا آن‌جا دیگر توبه قبول نیست! آن‌جا دیگر کسی اگر ببیند و معاینه صورت بگیرد توبه را قبول نمی‌کنند، با این که

می‌تواند توبه کند یعنی صدای او در می‌آید و می‌تواند توبه کند و عقل او هم می‌رسد ولی آن توبه را قبول نمی‌کنند!

روایات این‌ها را این‌طوری توضیح می‌دهند که آدم فرق این «حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» را متوجه بشود، اگر «حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» به معنای ظهور امارات موت باشد می‌شود توبه کند؛ مثلاً معلوم است که این‌طوری که پیش می‌رود ما چهار روز دیگر می‌میریم، این موقع هم می‌تواند توبه بکند، منتها توبه سخت است! مثلاً به یک نفر می‌گویند تو مریض سرطانی هستی چند وقت دیگر می‌میری، این همان‌جا می‌تواند توبه کند ولی آن‌جا دیگر هیچ حرفی نافذ نیست حتی در لحظه‌ی معاینه، وصیت هم نافذ نیست! یعنی اگر ثلث مال خودش را وصیت کند اصلاً از او قبول نمی‌کنند؛ چون در حقیقت در این دنیا نیست در حالت برزخ این دنیا است «قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» اگر بگویند الآن توبه کردم، آن‌جا دیگر قبول نمی‌کنند.

(سؤال ج: آن هم برای همین است که به واسطه‌ی این آیه «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ» (یونس: ۹۱) می‌گویند معلوم است که فرعون در لحظه‌ی معاینه قرار گرفت.

(سؤال ج: این را من نشنیدم که اگر می‌گفت خدا، البته یک چیزهای مبهمی الآن یاد می‌آید. آیه ۹۰، سوره‌ی یونس، صفحه‌ی ۲۱۹ «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ»؛ وقتی که غرق او را درک کرد؛ یعنی او را گرفت، یعنی این‌طور نبود که در یک جای بلندی ایستاده مثل پسر نوح و دارد فعلاً محاجّه می‌کند، آیه این‌طور نیست که «قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» نشسته آن‌جا دارد حرف می‌زند نه این نیست، بلکه بحث این است که «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ» یعنی غرق او را گرفت یعنی معلوم است که دارد غرق می‌شود و این احتمالاً با توجه به آن عباراتی که در سوره‌ی نساء داریم احیاناً باید بحث معاینه باشد که این‌ها می‌گویند «قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» اگر کسی به جدّ و واقعاً از صدق نیت در وقتی هم که دارد غرق می‌شود این حرف‌ها را بگوید و ایمان بیاورد بالاخره از او قبول می‌کنند، یکسری حق الناس به گردن او می‌ماند که خود آیه‌ی توبه می‌گوید: تا آن لحظه قبول می‌شود. تا پایان عمر موقعیت توبه برای انسان باقی

است اگر از صدق نیت دارد توبه می‌کند، یک موقع از صدق نیت توبه نمی‌کند، این‌جا می‌گویند «الآن؟» حالا آخر الآن وقت توبه است؟! این معلوم است که توبه این‌جا قبول نیست بعد می‌گوید «وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» وقتی می‌گویند حالا داری توبه می‌کنی؟ شاید توبه‌ی او توبه‌ی دروغین بوده! این را هم باید بیشتر دقت کرد.

این‌که گفتند در بحث وصیت شاهد بگیرید شاهد شرط صحت وصیت نیست، بعضی جاها داریم شاهد بگیرید؛ چون شرط صحت است، مثلاً مثل طلاق، که آیات سوره‌ی طلاق گفته برای طلاق شاهد بگیرید شاهد گرفتن شرط صحت طلاق است و اگر شاهد نگیرند اصلاً طلاق جاری نمی‌شود، ولی مثلاً در بحث دیون مالی این‌جا هم گفتند «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» (بقره: ۲۸۲) آن‌جا که گفتند شاهد بگیرید آن‌جا شرط صحت نیست، یعنی این‌طور نیست که حتماً در دیون باید شاهد باشد، آن‌جا به خاطر این است که حرف و سخنی پیش نیاید.

پس دقت بفرمایید که همین‌طوری محتوای دین را شما نمی‌توانید در بیاورید و گرنه «عَلَيْكُمْ شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ» باید علی‌القاعده از آن وجوب در بیاید، یعنی واجب است که آدم شاهد بگیرد و باید شاهد بگیرد، و به نظر می‌آید شرط صحت وصیت، وجود شاهد است، حال آن‌که چنین چیزی از این در نمی‌آید مجموعاً از آیات و روایت این «عَلَيْكُمْ شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ» یعنی این‌که اکیداً خیلی این کار مورد توصیه است، پس باید انجام داد، ولی این‌که چرا قرآن با این فشار و ابرام این نکته را گفته این قابل دقت است که در جامعه‌ی اسلامی بین دو نفر هر واسطه‌ای پیش بیاید این موردها باید حذف بشود که کسی حرفی نزند، کسی بدون دلیل با هم دعوا نکنند، اگر شما می‌خواهید راجع به بچه‌های خود وصیت بکنی این‌طوری باشد

(۱۰۶): «... تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنَّ ارْتَبْتُمْ» این آیه را این‌طوری بخوانیم تا آیه معنی بشود «إِنَّ ارْتَبْتُمْ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ»؛ یعنی اگر راجع به این شاهدهایی که آن گرفته الآن خود صاحب مرده الآن این‌ها آمدند شاهد‌های وصیت هستند. شما می‌گویید بالاخره وصیتی

کرده و این دو نفر شاهد ایستادند، نکند در کار این‌ها یک حيله و نیرنگی باشد؟! اگر شما نسبت به شهود شک کردید، شهود را نگه دارید تا بعد از نماز! یعنی بیایند نماز خود را بخوانند (خیلی عبارت عجیب است!) با این‌که الان این‌ها جزء احکام نیست که اگر شهودی دارید بگذارید نماز خود را بخوانند تا بعد از نماز، چرا؟ به دلیل این‌که نماز واقعاً یک ویژگی عجیبی دارد «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت: ۴۵) است، ما حتّی بحث استخاره‌هایی که داریم، همان‌ها که روایات درستی دارد، خیلی بحث نماز در آن مهم است یعنی یک جایگاهی به نماز داده، که گفته‌اند که استخاره به قرآن مثلاً بعد از نماز، یا مثلاً درباره استخاره‌های ذات الرقاع که چیزی زیر فرش می‌گذارند گفته‌اند این اول نماز بخواند بعد این‌ها را در بیاورد، چون نماز آن‌جایی است که طرف در ارتباط با خداست و خدا یک چیزی را در دل او بالا و پایین می‌کند که این ویژگی واقعاً در مناجات‌ها هم نیست! ولی در نماز هست؛ یعنی کثیراً ممکن است این اتفاق برای شما پیش بیاید؛ مثلاً می‌خواهید یک خلافی بکنید، یک کار بدی بکنید بلند می‌شوید نماز می‌خوانید وقتی نماز خواندید می‌بینید حس و حال آن می‌رود! حس و حال خلاف کردن از بین می‌رود، این برای خود نماز است. این اگر بلند شود مناجات هم بخواند این حالت پیش نمی‌آید، زیارت عاشورا هم بخواند این حالت پیش نمی‌آید، یک روزه هم گوش کند این‌طوری پیش نمی‌آید که در نماز پیش می‌آید! و اگر واقعاً برای کسی اصلاً پیش نیامد یعنی تکان نمی‌خورد می‌رود نماز خود را می‌خواند عالماً و عامداً می‌رود آن گناه را می‌کند، همان نماز غیر مقبول که می‌گویند همین است؛ چون خاصیت آن این بود که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و نشد،

گفته‌اند شهود را نگه دارید بگذارید نماز خودشان را بخوانند، نماز که بخواند این قسمی که می‌خورد یک مقدار اعتبارش بیشتر است؛ یعنی خدا زمینه چینی‌هایی می‌کند که این قسم‌ها اعتبارات بیشتری پیدا بکند، و طرف همین‌طوری به خدا قسم نخورد. با این‌که جزء احکام نیست که بگذارند نماز خود را بخوانند.

(سؤال) ج: در «مِنْ غَيْرِكُمْ» هم این را می‌گویند، می‌گویند حتّی ممکن است به دلیل نمازی که آن‌ها دارند بگذار مناجات نماز خودش را بکند، یعنی می‌شود آن‌ها را هم تشویق کرد، مثلاً شما الان به کلیسا

برو دو تا آواز با پیانو بخوان و بعد بیا! این‌ها با نمازها، یا حداقل مناجات‌هایی که دارند، نماز یک چیزی بوده که خطوط کلی است و هم‌ه‌ی شرایع الهی روزه و نماز دارند، چون همه این‌طوری بوده.

(۱۰۶) ... «لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا نُكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِينَا لَمِينٌ»

پس این ارتباط با خدا را داشته باش و بعد بیا قسم بخور و قسم از آن‌ها متمشی است، یعنی آن‌ها هم می‌توانند چون خداپرست هستند و می‌توانند به خدا قسم بخورند. قسم بخورد که «لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا نُكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ»؛ من این قسم را به بهای اندکی نمی‌فروشم و بگویم که «لَا نُكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ»؛ من شهادت خدا را کتمان نمی‌کنم «إِنَّا إِذَا لَمِينَا لَمِينٌ»؛ که اگر من این کار را بکنم از گناهکاران هستم، بعد قسم بخورد. راه تحقیقی هم که وجود ندارد، حالا مسئله‌ی قسم در دادگاه یک باگ (خلأهایی) پیدا کرده به دلیل این‌که فرهنگ دینی همه با هم منتقل نشده، طرف کنتور که نمی‌اندازد، لذا به راحتی قسم می‌خورد! این‌ها کلاً یک پکیجی است که وقتی همه با هم ارائه بشود، با هم هماهنگ می‌شود که طرف قسم بخورد، حالا این‌جا می‌گوییم چاره‌ای نیست باید قسم بخورد، برای همین در دادگاه‌ها، بحث قسم به عنوان آخرین تیر ترکش به کار می‌رود. الان در دادگاه‌ها سعی می‌کنند با چیزهای دیگر حل و فصل کنند، خیلی از آن‌ها به خاطر این است که قسم خوردن کنتور نمی‌اندازد و طرف خیلی راحت قسم می‌خورد!

یک موقع ماجرای قسم خوردن را عرض کردیم که خوب است که آدم به خدا قسم نخورد، قسم خوردن به خدا خیلی عواقب دارد! اصلاً خدا را معرض قسم‌های خود نکنید «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» (بقره: ۲۲۴) کلاً حَلْف بودن و پر قسم بودن از نفاق سر در می‌آورد و جزء صفات منافقین است که در سوره‌ی توبه چندبار داریم «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُم» که از منافقین یاد می‌کند، پس مدام قسم خوردن این کلاً کار جالبی نیست، باید این گوهر را یک جای خیلی خاص باز کرد برای همین واقعاً پرهیز کنید و پرهیز هم بدهید از این‌که بگویید و بگویند که مثلاً به خدا من نخوردم! حالا نخوردی که نخوردی، خوردی هم که خوردی دیگر قسم خوردن ندارد! این شاید شایسته نباشد.

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۳. نگو کار دارم! بارها این را عرض کردم ما که پر کارتر از آقا که نیستیم! گرفتارتر از آقا هم نیستیم! من عرض کردم سیره‌ی فردی خود حضرت آقا را از پسر ایشان پرسیدم ایشان گفت: تابستان‌ها دو ساعت به اذان بیدار می‌شوند، حتی اگر ۱۲ و ۱ نیمه شب به خاطر یک جلسه‌ای بیدار باشند! می‌دانید تابستان دو ساعت به اذان یعنی چه؟! یعنی فاجعه! یعنی اصلاً دیگر نخواب! بعد قرآن، نماز، بکاء، گریه و می‌بینید همین آدم پرکار تفرغ للعباده دارد!

۴. من اول آیه را معنی بکنم؛ چون حتی اگر شما لغت را هم بلد باشید، نمی‌توانید آیات قرآن را ترجمه کنید! چون عبارات‌های آیات معمولاً پس و پیش می‌شود که باید دقت کرد!

۵. (حالا این برای شما چیز مهمی نیست، و شما می‌گویید خوب عادل مسیحی هم داریم، ولی برای کسانی که درس آخوندی خوانده‌اند یک مقدار ممکن است این‌طوری باشد، و این‌که ما چه مکافات می‌کشیم در فقه و اصول بابت این بحث که اگر یک نفر در سند روایت سنی یا مسیحی پیدا بشود، ما خیلی راحت او را کنار می‌گذاریم! در صورتی که) ممکن است که این آدم مسیحی در نقلِ خبر آدم عادل باشد و قرآن بر این صحت می‌گذارد. باید یک تجدید نظری کلاً در اسناد روایت و نوع بررسی روایت کرد،

۶- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳.